

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديْقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرَتْهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلُغُّهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

س: استاد ببخشید دیروز آخرین مطلبی که فرمودید بالاخره ما دلیلی برای حرمت قصد که
نداشتیم تمام دلیل مان، بحث مان هم بحث فحوی بود حالا این فحوی یا ... یا مفهوم ...
این ها همه عبارة اخرای همان اولویت عقلیه است دیگر، اگر ... آن جهت واحد را باید در
این دو تا داشته باشیم تا بتوانیم اولویت را ... حضرت عالی فرمودید که این اولویت از
جهت این عصیانی است که واقع شده این هتکی است که واقع شده یعنی این هتکی
نسبت به هدایت به فعل غیر، هتکی که غیر انجام داده و ما راضی به آن باشیم به طریق
اولویت هتک ما را هم ... گذاشته باشیم حرمت این هتک ما را می‌رساند بحث بر سر این
هست که این اولویت باز حتی اگر بگوییم هتک هم باشد هتکی که محقق شده یعنی فعلی
که اتفاق افتاده چه طور اولویت ایجاد می‌کند برای کار ما، یک وقت ما می‌خواهیم از این
استفاده بکنیم حرمت هتک را، این جا که هنوز ثابت نشده یک وقت هست نه، ما هنوز
انجام ندادیم در بعد می‌خواهیم انجام بدهیم این اولویت چه جوری درمی‌آید چون ما
می‌خواهیم حرمت را بار بکنیم اولویت باید قطعی باشد و این اولویتش، اولویت روشنی
باشد که همه این را درک بکنند پس این جا اولویت هتکی که در آینده می‌خواهد اتفاق بیفتد
از هتکی که در قبل اتفاق افتاده در نمی‌آید.

ج: قصد را قبول کردید؟

س: قصد را نه دیگر، چون فحوی و اولویت ثابت نشد من....

ج: یعنی با آن بیاناتی که کردیم قانع نشدید دیگر من تکرار کنم دوباره آن بیانات را؟

س: نه، عرض من این هست که وجه اولویت چه هست؟ که این جا ...

ج: وجه اولویت عرض کردیم اولویت عرفیه است. گفتیم اگر کسی، شارعی که حرام کرده است فرموده اگر دیگری یک کاری را انجام داد ولو آن کار هم سیئه بود گناه کبیره‌ی آن‌چنانی نبود

س: اولویت عقلیه را قبول نشد

ج: نه ما اولویت عقلیه را نمی‌گوییم عقلیه‌ی بطّیه‌ی فلسفیه‌ی برهانیه نمی‌خواهیم بگوییم می‌خواهیم بگوییم اولویه‌ی عرفیه‌ی عقلانیه دارد که ظهور درست می‌کند عرف می‌گوید وقتی شارع او را حرام کرد گفت اگر دیگری، جواب سلام یک کسی را نداد شما راضی باشی، یک حلق لویه یک روزی کرد برای مثلاً راضی باشی به این، و امثال این‌ها، این عقاب دارد مسئولیت دارد اما این می‌فهمد که، پس بنابراین اما اگر کسی قصد کرد، قصد کرد یعنی نیت جدی کرد عزم جدی داشت نه خطور به باد. قصد کرد قتل النبی را، قصد کرد زنا نعوذ بالله را، قصد کرد هدم کعبه را، قصد کرد بدعت را، قصد کرد این گناهان عظیمه را، آن را به صلابه‌اش بکشد بگوید حرام است جهنم دارد این عیب ندارد عرف می‌گوید این نمی‌شود.

س: آخر فرمایش شما خلاف آن روایت است. روایت دقیقاً بر عکس این مثال است، روایت آن‌جا دارد اگر کسی به قتل سیدالشهدا راضی شد آن‌جا در این قصد او مثلاً و راضی بود این‌جا مثلاً حرمت استفاده کرده ما از این می‌خواهیم استفاده بکنیم که اگر کسی قصد کرد که این مثلاً حلق لویه بکند این هم حرام است؟

ج: بله.

س: این را می‌خواهیم استفاده بکنیم نه برعکس این.

ج: می‌خواهیم بگوییم قصد شخص، وقتی دیگری انجام داده فقط من راضی هستم به او، خودم قصد انجام ندارم پس بنابراین این با این ...

س: ...

ج: دیگر دارید برمی‌گردید به بحث‌های قبلی، دوباره برمی‌گردید به بحث‌های قبلی

س: این راضی به هتک حرمت مولایی شده که انجام شده این حرام است اما من که قصد کردم که هنوز هتک حرمتی ...

ج: خود این هتک، مگر مولای ما ضمیر و داخل و خارج دارد در نفس دارد هتک می‌کند فلذا گفتند مسئله‌ی تجری و مسئله‌ی معصیت ملاک قبحش یک چیز است نه دو چیز. امری که در خارج واقع می‌شود که مهم نیست این نفس دارد در مقابل خدای متعال طغیان دارد می‌کند چون قصد جدی می‌کند که کار حرامی را انجام بدهد حالا کسی اگر این اولویت را قبول نکرد این است که بحث‌های آن سر همان اولویتی است که عرض کردیم دیگر، دو مرتبه حالا، مگر بعد تشریف بیاورید چون دیگر حالا این شبهه برای همه نباشد.

س: بخشید بین این دو تا ادله ... کدام اظهر یا اقوی نیست ... هیچ‌کدام از این دو تا ادله اظهر یا اقوی نیستند.

ج: نه، چرا؟ برای این که اولویت، اولویت مسلمّه‌ی عرفیه هست.

بحثی که گفتیم استدلال شده برای اثبات حرمت رضا به منکر صادره از غیر، بالکتاب و السنّة و العقل، کتابش را بحث کردیم سنت هم بحث شد و اما العقل.

بعضی از فقها فرمودند که عقل یستقلّ قبیح این که انسان راضی باشد به حرامی که از دیگری صادر شده است. خود این یستقلّ العقل بقیحه، دیگری هتک حرمت مولا کرده بی احترامی به مولا کرده زید خودش آن بی احترامی را انجام نمی دهد آن هتک را انجام نمی دهد ولی راضی است به هتکی که او انجام می دهد به بی احترامی ای که او انجام داده است خود این عقل می گوید این کار قبیحی است و استحقاق عقوبت بر این دارد یعنی مولا حق دارد که تو را عقاب بکند به این که چرا راضی هستی به این که دیگری من را هتک کند؟ من را بی احترامی کند؟ و در واقع این هم یک بی احترامی به مولاست. بخصوص برای مولایی که خفا و جلا در مورد او نیست حالا مثلاً این موالی عرفیهی انسانیه اینها طواهر را دارند می بینند حالا این در دلش طوری باشد ممکن است هتک نسبت به او حساب نشود اما نسبت به خدای متعال که خفا و جلا ندارد که، در قلب این، در محضر خداست همان طور که در بیرونش در محضر خداست. فرقی نیست آن وقت این در قلبش راضی است به این که دیگری نافرمانی خدای متعال را بکند، هتک خدای متعال را بکند، بی احترامی نسبت به خدا متعال انجام بدهد خود این قبیح عقلاً، وقتی قبیح شد پس بنابراین اگر قاعدهی ملازمه را قبول داشته باشیم چون در سلسلهی علل هم هست نه در سلسلهی معالیل هست در سلسلهی علل هست؛ بنابراین به واسطهی قاعدهی ملازمه کشف چه چیز را می کنیم؟ کشف می کنیم بر این که شارع هم حرام کرده است اگر قاعدهی ملازمه را هم قبول نکردیم حرمت شرعی اثبات نمی شود اما قبیحی استفاده می شود که للمولا أن یُعاقبه، پس استحقاق عقاب را دارد. انسان وقتی قبیح عقلی را انجام بدهد قبیح عقلی، عُقلاً می توانند او را نکوهش بکنند شارع هم می تواند او را نکوهش و عقاب بکند همان طور که عقلاً هم یک عقاب هایی می توانند بکنند کسی که یک قبیح عقلی را انجام داده عقلاً حق می دهند که او را زندان بکنند او را مؤاخذه بکنند او را تأدیب بکنند این جا هم همین طور است شارع مقدس هم می تواند عقاب بکند می تواند نکوهش بکند پس بنابراین عقل هم یستقلّ به این که رضای به منکر صادر عن الغیر، چه هست؟ این قبیح است بنابراین دلیل عقلی هم واقفی است و این دلیل هم لایخلوا من قوه.

س: بخش دوم را که اگر ملازمه ثابت نباشد استحقاق عقاب هست یک مقدار، بالاخره یعنی حرام هست یا حرام نیست؟

ج: حرام نیست ولی عقاب دارد. اینها یک چیزهای عجیب و غریبی است که شما می شنوید.

س: ...

ج عقاب ممکن است بگوییم که عدالت را ساقط می کند چون عدالت عبارت است از این که شخص در نسبت به مولای خود هاتک نباشد این هاتک به مولا هست عقلاً، بنابراین عادل نیست.

ببینید این حرف زده می شود بعضی چیزها ممکن است قانوناً، مقنّن در قانون نمی آورد که این حرام است اما عقلاً و عقل می گویند این کار قبیح است نسبت به مولا، و مولا حق عقوبت دارد. اگر مولا گفت که صلّ، چه کسی می گوید این صلّ را اطاعت بکن؟ خود مولاست که می گوید، اگر صلّی مولا بخواهد وجوب اطاعتش از ناحیهی دو مرتبه اطع

دیگری بیاید ننقل الکلام الی آن أطلع، می‌گوییم این اطاعت این از کجا؟ اگر عقل مستقل، که آن از اول، آن صلّ با این که فرمود همان‌جا می‌گفت اگر آن‌جا نمی‌گوید یک أطلع دیگر لازم است ننقل الکلام الی آن أطلع بعدی، این چرا؟ و هکذا تسلسل است پس هیچ‌جا بند نمی‌شود به یک جایی، نتیجه‌ی آن این می‌شود که عقل لایحکم و لایدرک این که باید اطاعت مولا کرد. پس بنابراین همان‌جور که وجوب امتثال چه نواهی و چه اوامر را عقل درک می‌کند و دیگر این‌جا وجوب شرعی دنبال آن نیست و دنبال آن چه می‌آید؟ استحقاق العقوبه می‌آید و شارع حق دارد و درست است که شارع چکار کند؟ عقوبت بفرماید البته می‌تواند عفو هم بکند ولی اگر عقوبت بکند این عقوبتش وقع فی محلّه و صحیح است و درست است همین‌جور در قبیح عقلیه‌ای غیر مسئله‌ی اطاعت و عصیان، قبیح عقلیه‌ای که شارع نمی‌آید جعل قانون طبق آن بکند. چرا نمی‌کند؟ چون اهمّی‌ی بیش از آن‌چه که عقل می‌گوید مثلاً ندارد. از این جهت قانون نمی‌آید جعل بکند. قانون اصلاً جعل نمی‌کند تا بگوییم ارشادی هم هست. لزومی ندارد قانون جعل بکند در این‌جا ولی عقوبت می‌تواند انجام بدهد چون این حکم عقل است که کسی که قبیح را انجام بدهد للعقلاء، فضلاً عن رئیس العقلاء، که شارع است این هست که او را معاقبه کنند او را بازخواست کنند او را کیفر بدهند پس بنابراین این هم که قبیح را انجام دادی عُقلاء می‌توانند تو را عقوبت کنند یا شارع می‌تواند عقوبت بکند این حق برای شارع هم هست این چه هست؟ این حکم عقلی، چرا؟ برای این که با این قبیح داری مولا را هتک باز می‌کنی، همان‌جوری که در باب معصیت هتک مولا می‌شود این‌جا هم هتک مولا می‌شود بنابراین حق برای مولا پدید می‌آید. بنابراین به دلیل عقلی هم این‌جا می‌توانیم تمسّک کنیم و بگوییم که اگر قاعده‌ی ملازمه را قبول داشته باشیم می‌توانیم بگوییم حرام شرعی است اگر نداشته باشیم می‌توانیم بگوییم که چه هست؟ قبیح عقلی است ولی قبیح عقلی که شد قهراً عقوبت می‌تواند داشته باشد مگر این که مولا عفو بفرماید.

س: ...

ج: برای این که قبیح عقلی است.

س: ...

ج: الان توضیح آن را برای همین دادم، کسی که معصیت می‌کند این معصیت عقل گفته است قبیح است یا شارع گفته است؟

س: ...

ج: نه می‌دانم، آن که گفته صلّ، حالا نماز نخواند، نماز نخواند چرا می‌تواند عقابش بکند؟

س: ...

ج: چرا عقل دارد می‌گوید دیگر، عقل می‌گوید حالا که فرمان او را انجام ندادی این قبیح است پس له این که این کار را بکند. همان‌طور که این قبیح نافرمانی را می‌گوید قبیح است و این قبیح مستلزم جواز عقوبت است حالا اگر که این در سلسله‌ی معالیل شد اگر در سلسله‌ی علل هم آمد گفت قبیح است همین خاصیت را دارد. این قبیح را تارةً عقل در سلسله‌ی معالیل می‌گوید گاهی در سلسله‌ی علل می‌گوید یعنی چی؟ یعنی گاهی بعد از این که خدای متعال فرمانی را داد آن فرمان امر باشد یا نهی باشد وقتی فرمانی را داد عقل حالا این‌جا می‌آید چکار می‌کند؟ می‌گوید این فرمان را باید اطاعت بکنی، اگر اطاعت

این فرمان را نکنی کار قبیحی را انجام دادی، و اگر این کار قبیح را انجام دادی، للمولا این است که تو را عقوبت بکند. این جا پس چه شد؟ این جا عقل است که دارد این ها را درک می کند این قبیحی که این جا درک می کند در سلسله ی چه واقع شده؟ معلول است یعنی بعد از این که شارع فرمانی داد حالا می آید این حرف ها را می زند حالا اگر قبل از این که فرمانی بدهد یک عملی را ما فهمیدیم این قبیح عقلی است مثل این جا.

س: ... ما ملازمه را هم قبول نداریم.

ج: ملازمه را هم قبول نداریم بله فقط فهمیدیم قبیح عقلی هست. صرف قبیح عقلی.

چطور آن جا وجوب اطاعت، لزوم اطاعت صرفاً امر چه بود؟ عقلی بود. دیگر شارع خودش به اطاع دیگر امر ندارد، امر مولوی، اگر بگوید هم ارشاد است چه طور آن قبیحی که آن جا درک می کند استحقاق العقوبة در کنارش هست این قبیحی هم که این جا درک می کند که در سلسله ی علل هست استحقاق العقوبة کنارش هست یعنی می گوید قبیح است اصلاً معنای قبیح است این هست که فاعله يستحق الذم،

س: ...

ج: نه موضوعش هست، موضوع حکم عقل فرق نمی کند که امر شارع باشد یا یک چیزی باشد که آن چیز انجامش هتک مولا است قبیح است هتک مولا است وقتی هتک مولا شد قبیح است دیگر، و به عبارتی آخری این که می گویند این قبیح عقلی هست یعنی چیزی است که اگر انجام دادی استحقاق نکوهش و عقوبت داری، شارع هم من العقلاء هست دیگر، بما أنه من العقلاء می تواند.

س: ...

ج: نه فرض این هست که اگر بگویند شاید، دیگر پس عقل درک، نه، اگر بگویند شاید پس بنابراین شما حکم عقل را به دست نیاوردید فرض در جایی است که احتمال خلاف نمی دهیم معلوم است این قبیح است نه لعل کسانی در، این نیست. آن جا که دیگر قاعده ی ملازمه آن جا پیاده نمی شود

س: ...

ج: چرا

س: ...

ج: هر حدی باشد استحقاق عقوبت دارد منتها عقوبت متناسب با اوست. توجه کردید هر چه قبیح است قبیح است یعنی يستحق فاعله الذم، منتها این يستحق به تناسب قبحش، اگر یک کار قبیح مرتبه ی پایین دادش، عقاب مرتبه ی بالا را ندارد این درست است اما بالاخره جامع استحقاق العقوبة در معنای قبح خوابیده اصلاً قبیح است یعنی يستحق فاعله الذم، حسن است یعنی يستحق فاعله المدح، فلذا آقایان را هم دیدید همین جور معنا کردند دیگر، قبح و حسن را همین طور معنا کردند بنابراین عقل درک می کند می گوید این کار قبیح است. عصیان قبیح است یعنی عصیان شیء ای است که فاعله يستحق الذم، اطاعت حسن است یعنی چیزی است که يستحق فاعله المدح، حالا اگر گفت این عمل هم قبیح

است این کار قبیح است وقتی گفت قبیح است چه می‌شود؟ یعنی شما استحقاق ذم داری، اما نه بما الله شارع، بما الله شارع نه، چون تشریعی نکرده اما بما الله مولا، بما الله عاقل، بله می‌تواند که معاقبه بکند.

س: شارع نمی‌تواند تصرف بکند؟

ج: در چی؟

س: در حکم عقل؟

ج: اگر حکم عقل تعلیقی باشد چرا، اگر تنجیزی باشد نه، شارع می‌تواند بگوید که مثلاً ظلم را، عقل می‌گوید ظلم قبیح است بگوید نه حالا ما این‌جا آن را می‌گوییم نه، می‌شود؟ شما باید این‌جوری محاسبه کنید نه معلق است بله اگر معلق باشد درست است مثل این که عقل می‌گوید باید اطاعت مولا را بکنی، اما این باید تعلیقی است مگر این که خودش اجازه بدهد آن تعلیق در آن خوابیده یا حتی در مورد قطع هم بزرگان علمایی مثل شهید صدر هم آن‌جا هم می‌گویند تعلیقی است یعنی وجوب اتباع قطع این هم می‌گویند چه هست؟ اگر شما قطع به یک حکمی پیدا کردید در کتاب‌های اصولی پر است که يجب اتباع القطع، حجیت آن هم ذاتی هست اتباعش هم حکم عقلی، آیا این تنجیزی یا تعلیقی است؟ بزرگانی مثل شهید صدر گفتند تعلیقی است یعنی عقل می‌گوید بله باید اتباع کنی اگر خودش نگوید لازم نیست منتها خودش نمی‌تواند بگوید نمی‌تواند بگوید یک حرفی است اما این که تعلیقی نیست یک حرف دیگری است اگر بیاید بگوید لازم نیست اتباع بکنی سر از تناقض درمی‌آورد عید نمی‌تواند تصدیق کند حرف مولا را، این یک مطلب است و اما این که آن حکم تعلیقی نیست نه تعلیقی است چون عقل می‌گوید که کاسه‌ی داغ‌تر از آش که نیستش که، بیاید بگوید که چی؟ بیاید بگوید که با این که خود مولا می‌گوید نمی‌خواهد من نمی‌خواهم اطاعت بکنی می‌گوید نه باید اطاعتش بکنی، این‌جوری نیست که، ولی نمی‌تواند بگوید این‌ها را باید از هم‌دیگر تفکیک کرد، بنابراین دلیل عقلی در این‌جا دلیل قوی،

س: حاج آقا حالا در این‌جا بحث ما این که رضایت به هتک مولا، آیا این حکم مسلم عقلانی است که باید تنجیزی هم نه، تعلیقی باشد یعنی ما بدانیم حتماً این یک مفسده‌ای دارد با توجه به این که روابط ما با خدا با روابطی که ما با مبانی عرفی داریم دقیقاً عین هم نیست خصوصیات دارد تفاوت‌هایی دارد آن مفاسد و مصالحی که برای ما هست این مسیر کمال بندگی ماست که با مقتضای توحید الهی عمل نکنیم از کمال انسانیت خارج بشویم آن با این مصالح عرفی یک مقدار متفاوت است به همین‌خاطر عقل ما نمی‌تواند قطعاً به این نتیجه برسد که این‌جا همان مفسده‌ای که بین عقلاء هست این‌جا هم هست.

ج: حالا اگر کسی عقلش به این مطلب نرسید معذور،

آن‌هایی که می‌گویند ادعا می‌کنند که عقل ما این را درک می‌کند که همانطور که باب معصیت با باب تجری یکی هست اگر کسی می‌داند این خمر است عالمی عامداً برداشت سرکشید آن دیگری آب بود ولی آن هم یقین داشته به این که این خمر است آن هم برداشت سرکشید آیا از نظر قبح فاعلی بین این دو تا فرق هست؟

س: می‌گویند نه.

ج: می‌گویند یا واقعاً فرق نیست؟ از نظر هتک مولا این دو تا یک‌جور هستند آن خمر واقعی را برداشت سرکشید با این که می‌داند شارع گفته الخمر حرام، این هم آب خیال می‌کرد خمر است یعنی داشت آب بود ولی یقین داشت که خمر است و می‌دانست که مولا هم گفته الخمر حرام، این دو نفر از نظر جرأت بر مولا فرق بین آن‌ها هست؟ خبث باطنی و سوء سریره‌ی باطنی، و قبح فاعلی در این دو تا یکی است آن معصیت حقیقه است این تجری است بله فعل متجری به را نمی‌گوییم حرام است یعنی نمی‌گوییم آن آب واقعاً حرام بوده ولی از نظر قبح فرقی نمی‌کند فلذا بزرگان علما فرمودند چی؟ فرمودند باب قبح و باب تجری، باب معصیت و باب تجری، وزانش وزان واحد است فرقی نمی‌کند حالا این آدمی که آمده قصد کرده چه را؟ فعل حرام را، دنبالش هم رفته مانعی نگذاشت انجام بدهد

س: به فعل چه می‌گویند؟ علمایی که می‌گویند از جهت فاعل و قبح فاعلی یکسان است نسبت به آن فعل چه می‌فرمایند؟

ج: می‌گویند فعل متجری به، معمولاً می‌گویند حرام نیست.

س: نه خود آن فعل حرام، خود فعل حرام اثری در ...

ج: نه آن اصلاً مفسده‌ای است که دامنگیر این می‌شود اما نسبت به هتک مولا که ربطی ندارد آن که ملاک معصیت نیست آن قلبش خراب می‌شود نمی‌دانم کبدش خراب می‌شود به درک که می‌شود آن ربطی به هتک مولا ندارد.

س: فقط آثار دنیوی دارد؟

ج: یک آخری هم ممکن است داشته باشد ممکن است آثار آخری هم داشته باشد چون ممکن است رابطه‌ی این با آن‌چه که خدای متعال قرار داده رابطه‌ی فیزیکی داشته باشد در عالم آخرت، آن منافاتی این‌ها با هم‌دیگر ندارد، این کارها این نشئه رابطه‌ی فیزیکی داشته باشد با آن‌چه که انسان در نشئات بعد دارد ما خبر که نداریم فلذا تجسم اعمال بر اساس همین است که اعمال ما در این‌جا رابطه‌ی فیزیکی دارد با آن‌چه که خلق می‌شود در عالم آخرت، بر اساس این خدای متعال آن‌جا را هم خلق می‌کند این رابطه‌ی فیزیکی با هم دارند این‌ها با هم منافاتی ندارد، اما حرف بر سر آن هست که مسئله‌ی رابطه‌ی ما با خدای متعال، مسئله‌ی اطاعت، این‌ها را ما ... کسی که دارد قصد می‌کند که منکر را انجام بدهد این دارد هتک خدای متعال را می‌کند کسی که نه حالا خودش قصد نمی‌کند دیگری محرم انجام می‌دهد این می‌گوید من راضی هستم به این که آن کار را کرده، این هم دارد هتک خدای متعال را می‌کند این هم دارد بی‌احترامی می‌کند نسبت به خدای متعال، پس بنابراین آن مسئله‌ی قبح چه در معصیت، چه در تجری، چه در این‌جایی که خودش راضی است به این که دیگری گناه بکند و هتک خدای متعال بکند این‌ها با هم فرقی نمی‌کند اگر چه در قبح آن کسی که معصیت انجام می‌دهد یا تجری می‌کند یعنی خودش قصد می‌کند اقبح است تا کسی که راضی می‌شود به فعل دیگری، این قبیح است آن اقبح است. اما در اصل قبح همه‌ی این‌ها با هم‌دیگر شریک هستند بنابراین این حرف، حرف خالی از قوتی نیست و می‌توانیم به این جهت بگوییم ..

س: بحث تجری نظر واحدی نیست در بحث، یعنی به شدت اختلاف دارد که بالاخره این قبح از لحاظ ... معصیت ...

ج: در وجود حضرت حق هم اختلاف وجود دارد ما باید ببینیم حق چه هست؟ ببینید در بحث تجری آن که خیلی محل اختلاف است در چه هست؟ در فعل متجری به است یعنی می‌خواهیم ببینیم آیا آن آبی که این خورده این آب حرام بوده؟ او آب حرام بوده؟ یا نه فقط قبح تجری دارد؟ این هست که محل اختلاف فراوان است اما در این که متجری فاعل قبیح است و سوء سریره دارد و فلان، این اختلاف آن چنانی در آن نیست.

س: و ظاهراً کسی فکر گناه را حرام نمی‌داند کسی اگر فکر گناه بکند این را کسی حرام ندانسته و ما ادله‌ی روایی زیادی هم داریم که کسی فکر گناه بکند

ج: شما نبودید این چند روز؟ ما چند روز است که گرفتار این بحث‌ها هستیم. دو دسته روایات بود ما بحث‌های آن را کردیم.

و اما بحث بعدی که داریم دو تا عنوان را فرمودند یکی حرام است رضایت به منکر صادر من الغیر، دو: حرام است واجب رضایت به فعل واجب صادر من الغیر، یا این عنوان ببخشید «و وجوب الرضا بالمعروف» این هم واجب است رضای به معروف.

س: ... رضایت به ترک واجب نبود؟

ج: آن هم داریم چرا،

یکی داریم تحریم الرضا به منکر، دو: وجوب الرضا بالمعروف، منکر گفتیم بر دو، این جا الان دو بحث باقی مانده برای ما، منکر دو قسم داریم یکی فعلی را انجام می‌دهد منکری را انجام می‌دهد رضای به آن منکر انجام شده این طبق این ادله‌ای که گفتیم دلیل دارد بر حرمت، می‌توانیم دلیل بر آن اقامه بکنیم و گفتیم حرمتش لایخلوا من قوة، اما آیا اگر راضی بشود به ترک معروف، آن چی؟ این دلیل داریم؟ قد يُتَأَمَّلُ فی ذلک، اگر دلیل ما کتاب و سنت باشد به این که آیات مبارکات همه در جایی بود که راضی به فعل بودند نه ترک یک واجب، آیات که برای آن جا هستند اگر دلالتش تمام باشد برای آن جاست روایات مبارکاتی هم که به آن تمسک شد این روایات چه بود؟ این هم عناوینی در آن اخذ شده که برای فعل وجودی است فرمود چی؟ مثلاً آن روایت معتبر السند، که روایت چهار بود که از عیون اخبار الرضا بود «من رضى شيئاً كان كمن أئاه» ترک المعروف که شیء نیست، شیء مساوق با چه هست؟ موجود است. به عدم که شیء نمی‌گویند که، پس این موضوع چه هست؟ «من رضى شيئاً كان كمن أئاه» یا آن روایت بعدی که آن هم روایت معتبری بود فرمود که «وَمَنْ غَابَ عَنْ أَمْرِ قَرْصِي يَهْ كَانْ كَمَنْ شَاهَدَهُ وَ أَئَاهُ.» باز امر عدمی، امر نکردن یک چیز است.

س: ... استاد هتک است هتک هم امر وجودی است ...

ج: فعلاً گفتیم اگر به کتاب و سنت بخواهیم تمسک کنیم، کتاب و سنت.

س: ...

ج: ترک شیء است؟

س: ...

ج: پس الان درست است که ما بگوییم ما شیء‌های زیادی دارد از ما سر می‌زند الان ترک

زیارت حضرت معصومه، ترک زیارت کربلا، ترک زیارت نجف، ترک نماز، ترک، خیلی خیلی خیلی، الان میلیاردها، میلیاردها، میلیاردها، نه کسی که به ترک نمی‌گوید شیء، حالا این فعلاً داریم بیان می‌کنیم تا ببینیم جوابی شما می‌توانید بدهید حالا ایشان جواب می‌دهند که ترک هم شیء است.

س: ...

ج: نه هتک خیر، ببینید هتک گفته آن‌جا دارد

س: ...

ج: من صدق علیه ...

س: ما صدق علیه ... شیء. هر چیزی که عنوان ... بر آن صادر بشود شیء محسوب می‌شود ... شیء محسوب می‌شود وقتی شیء محسوب شد ...

ج: ترک شیء هست یا نیست؟

س: ...

ج: ترک معروف شیء هست یا نه؟

س: ...

ج: ترک الشیء هست.

س: بما هو نه.

ج: ببینید ترک الصلاة، ترک الشیء هست اما خود ترک هم شیء؟

س: ...

ج: عجب، مگر امر اضافی نسبی است شیء؟ شیء گفتند مساوق با چه هست؟ مساوق با وجود است به غیر موجود نمی‌شود گفت شیء. پس بنابراین امر هم نیست امر هم این‌جا به معنای چه هست؟ به معنای شیء هست همان‌طور که در لغت هم یکی از معانی امر چه هست؟ شیء است. امر دو تا معنا دارد یکی به معنای فرمان است که جمع آن می‌شود اوامر، یکی به معنای شیء هست که جمع آن می‌شود چی؟ امور، پس بنابراین گفته می‌شود که اگر ما بخواهیم از کتاب استفاده بکنیم کتاب که همه‌جاها فعل وجودی بود بخواهیم به روایات تمسک کنیم تمام این روایات امر وجودی را دارد می‌گوید راضی بشود به امر وجودی‌ای که منکر است اما امر عدمی مشمول این روایات نمی‌شود.

س: عدم مضاف که بهره‌ای از وجود دارد این‌جا عدم مضاف است می‌شود شیء محسوبش کرد.

ج: بله، این حرف هم به قول امام کلاماً شعری، عدم مضاف، عدم با اضافه هیچ حدی از وجود پیدا نمی‌کند آن مفهوم است نه واقع العدم، نه حمل به شایع، آن که بله، عدم مضاف، یعنی می‌گویی عدم زید، این مفهوم عدم درست است موجود ذهنی، ولی واقع

العدم، عدم است دیگر، واقع العدم که نمی‌شود حدی از وجود داشته باشد اجتماع متناقضین می‌شود پس بنابراین اگر ما به این دقت عقلی بخواهیم نگاه نکنیم دقت فلسفی بخواهیم نگاه نکنیم دقت حتی اصولی بخواهیم نگاه نکنیم نیست، صادق نیست.

س: در آیه «لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» حضرت عالی اعتراف کردید که امر عدمی هم به آن فعل صادق می‌شود

ج: بله الا این که، حالا همین را می‌خواهیم بگوییم الا این که بگوییم که در عرف بخاطر تسامحات عرفیه به این هم می‌گویند چی؟ می‌گویند شیء، چون حالا اگر به خدمت شما عرض شود که کفّ نفس کرده باشد و در اثر کفّ نفس کاری را انجام نداده باشد کفّ که امر وجودی است کفّ النفس، کفّ النفس کرده عن الصلاة، کفّ النفس کرده عن الصوم، و آن که حرام هم هست اگر گفتیم حرام عبارت است از چی؟ از کفّ نفس، بعضی‌ها این جور گفتند دیگر، در باب نواحی گفتند متعلّق نواحی کف النفس است چرا؟ به همین دلیل، گفتند چون عدم که عدم است متعلق فرمان نمی‌تواند واقع بشود متعلّق بعث و ضجر نمی‌تواند واقع بشود آن که متعلق بعث و زجر است چه هست؟ کفّ النفس است فلذا می‌گویند بعضی از بزرگان، مرحوم شاه‌آبادی قدس سره، ایشان چون قائل بوده در اصول که کفّ النفس است برای امثال کف النفس، در محالّی خودش را قرار می‌داده که نفس مایل بشود و کف کند تا امثال کرده باشد. اگر ما می‌گوییم کف النفس است این پس بنابراین این راضی است به آن کف النفس، این مشمول این روایات می‌شود اما اگر گفتیم نه بابا این حرف چه هست؟ معنای کف النفس نیست که انجام ندادن است نه این که یک میلی باید شدید باشد شما نفس را کف نکنی از او، نه انجام ندادن است. و لایقال که عدم ازلی است در اختیار شما نیست قبل از وجود شما این عدم بوده بعدش هم عدم هست از شما سر بزند یعنی چی؟ آن‌جا هم جواب دادند در اصول که به خاطر استمرار این عدم در اختیار شماست شما می‌توانی با فعل آن عدم را قطع نکنی، پس استمرار العدم در دست شماست به این لحاظ اشکالی ندارد متعلّق امر و نهی واقع بشود عدم، مثل تروک احرام، تروک احرام چه هست؟ امور عدمی است دیگر، متعلّق امر واقع شده در این‌جا به خدمت شما عرض شود اگر این را گفتیم بگوییم عرف درست است ... و آن‌چنانی است ولی عرف یک غفلی دارد در اثر آن غفلت این‌ها را هم شیء می‌پندارد وقتی شیء پنداشت بنابراین شارع وقتی می‌گوید من رضی بشیء، اگر مرادش عدم‌ها نیست باید قرینه بیاورد و الا مخاطبش آن را هم می‌فهمند و اغراء به جهل مخاطب می‌شود چون در نظر او این‌چنینی است یا این‌طور بگوییم و یا بگوییم که القای خصوصیا عرفیه وجود دارد یعنی اگر شارع گفت من رضی بفعل قوم کمّن اتاه، این عرف فرقی بین این نمی‌گذارد که رضی به فعل وجودی، یا ترک یک واجبی؟ فرقی بین این دو تا عرف نمی‌بیند القای خصوصیت عرفیه می‌شود پس از این جهت بگوییم روایات را هم شامل را می‌شود.

س: ...

ج: چرا بالالتزام دلالت دارد؟

س: ...

ج: نه شما باید بگویید یا القای خصوصیت عرفیه نکنید یا آن مطلب قبل را بفرمایید.

و اما اگر دلیل ما برای مسئله دلیل عقلی باشد ظاهراً دلیل عقلی همان طور که آن جا
فرقی دیگر بین فعل یا ترکی که در مقام هتک مولاست فرقی نمی گذارد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.